

گفت و گوی تمدن‌ها و ارتباطات بین‌المللی

بررسی زمینه‌های عینی و ذهنی

در سه دهه پایانی سده بیستم

دکتر هادی خانیکی*

دکتر کاظم معتمدنژاد**

تاریخ دریافت: ۸۲/۷/۷

تاریخ پذیرش: ۸۳/۴/۳۰

چکیده

این مقاله به بررسی تحولات ذهنی و عینی پدید آمده در عرصه گفتارهای جاری در عرصه بین‌المللی می‌پردازد و می‌کوشد که نسبت میان نظم‌های گفتاری را در عرصه‌های فکری و فرهنگی با ارتباطات نشان دهد. مدعای اصلی این است که اگر جهان به سوی «گفت و گو» رو

* عضو هیئت علمی دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه علامه طباطبایی

** عضو هیئت علمی ارتباطات دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه علامه طباطبایی

آورده و ایده‌گفت و گوی تمدن‌ها مورد اقبال قرار گرفته است، پیدایی این رویکرد، خود، مسبق به وقوع دگرگونی‌هایی در عالم ذهن و عین است.

برای نیل به این مهم سعی شده است که در بعد ذهنی، اندیشه فیلسوفان و متفکران برجسته گفت‌وگو یعنی گادامر، باختین، هابرماس، و اجتماع‌گرایانی همچون مک‌اینتایر و رولز مورد بررسی قرار گیرد و سهم اندیشه هر یک در پیشبرد و توسعه مفهوم گفت و گو نشان داده شود. در بعد عینی، گفتارهای تولید شده در سه دهه پایانی سده بیستم در یونسکو با استفاده از روش تحلیل گفتمان انتقادی، واکاوی و نشان داده می‌شود که در دهه ۱۹۷۰ که دوره اول این پژوهش را تشکیل می‌دهد، گفتمان «توسعه و پیشرفت» گفتمان غالب است. توسعه عادلانه و توأم با جنبه‌های انسانی گفتمان و محوریت داشتن دولت‌مملت‌ها و واحدهای ملی در بازی‌های بین‌المللی از مشخصه‌های دوره اول به شمار می‌رود.

در دهه ۱۹۸۰ یا دوره‌ای که تاریخ‌نگاران آن را دوره دومین جنگ سرد جهانی نامیده‌اند، یک چرخش پارادایمی از توسعه به گفت‌وگو روی می‌دهد، که شباهت‌های زیادی با روایت‌های هابرماس از گفت‌وگو دارد. از جمله ویژگی‌های این دوره می‌توان به فاصله‌گیری از دوگانه‌سازی‌های دوران جنگ سرد و گفتمان توسعه، خوش‌بینی نسبت به ظهور یک جامعه جهانی صلح‌آمیز و توأم با گفت‌وگو، تکیه بیش‌تر بر افراد و مردمان در کنار کشورها و دولت - ملت‌ها و تکیه قابل توجه به وجوه فرهنگی توسعه در مقابل رجوع صرفاً اقتصادی نام برد.

بالاخره در دهه ۱۹۹۰ که زوال دوران دوقطبی است، با تکثیر یافتن بازیگران فرهنگی و رواج الگوهای جمع‌گرایانه، گفت‌وگوی میان ملت‌ها و فرهنگ‌های متکثر مجال مطرح شدن یافت. در این دوره اگرچه همچنان گفت‌وگو شاکله ارتباط اجتماعی بوده است اما این گفت‌وگو از مبانی لیبرالی فاصله گرفته و به مبانی نظری تازه‌ای متکی شده است که می‌توان آن‌ها را به نظریه‌های «اجتماع‌گرایان» نزدیک دید.

مطالعه تحول ساختارهای گفتمانی در این پژوهش نشان می‌دهد که گفتارهای جاری در

عرصه بین‌الملل طی سه دهه پایانی سده بیستم، با تأثیرپذیرفتن از فن‌آوری‌های نوین ارتباطی از صورت‌بندی‌های فردگرایانه به سوی صورت‌بندی‌های جمع‌گرایانه و از تکیه بر سطح دولت - ملت‌ها به سوی سطوح فراتر و فراتر از دولت‌ملت یعنی نهادهای مدنی و بین‌المللی (سطوح تمدنی و فرهنگی) تحول یافته و همین تحول امکان طرح و تقویت نظری ایده «گفت‌وگویی تمدن‌ها» را فراهم کرده است.

واژه‌های کلیدی: گفت‌وگویی تمدن‌ها، گفت‌وگو، گفتمان، یونسکو، ارتباطات بین‌الملل

مقدمه

گفتارهای جاری در عرصه بین‌الملل، بیش‌تر پیرو چه صورت‌بندی‌هایی هستند و با کدام الگوهای فلسفی، سیاسی و ارتباطی سنخیت و قرابت دارند؟ مناسبات و کنش‌های اجتماعی براساس کدام سطح از تحلیل (فرد، دولت و تمدن) بوده و چه نظم‌های گفتارهای را پشت‌سر گذاشته‌اند؟ دگرگونی‌های ارتباطی و نظام‌های نوین اطلاع‌رسانی چه نسبتی با نظم‌های جدید فرهنگی داشته‌اند؟ گفت‌وگو در عرصه جهانی چگونه شکل گرفته و بر مبنای کدام ضرورت‌ها سامان دهی شده است؟ زبان گفت‌وگو و نوع نگاه به «دیگری» در سه دهه پایانی قرن بیستم چه بوده و چه ویژگی‌های بنیادین را نمایندگی کرده است؟ چه نسبتی میان الگوهای زبانی تولید شده در محیط‌های علمی و آکادمیک و نهادهای فرهنگی مانند یونسکو با زبان حاکم بر عرصه سیاست وجود دارد؟ دگرگونی‌های پدید آمده در نظام ارتباطات بین‌المللی جهانی با کدام معانی از «گفت‌وگو» سازگاری داشته‌اند و نظام گفتارهای فرهنگی در فرآیند این تحولات به کدام سو رفته است؟ تبیین ایده گفت‌وگویی تمدن‌ها نیاز به چه مقدمات و مراحل دارد و در راه این تبیین چه رویکرد و راهبرد راهگشاتری را می‌توان برگزید.

یافتن پاسخ برای پرسش‌هایی از این دست می‌تواند سهم عمده‌ای در تبیین ایده گفت‌وگویی تمدن‌ها داشته باشد و راه تبدیل این ایده را به نظریه‌ای منسجم و کاربردی هموار کند. بدیهی

است که برای تبیین چنین نظریه‌ای باید علاوه بر مطالعه تطبیقی و انتقادی، نظریه‌های نوین فلسفی، اجتماعی، زبان‌شناختی، ارتباطی، روابط بین‌الملل و تحولات عینی پدید آمده در عرصه ارتباطات را نیز به درستی شناخت.

این مقاله در پی پاسخ‌گویی به تمامی این پرسش‌ها نیست، اما کوششی برای توصیف و تبیین نسبت میان تحولات عینی و ذهنی در باب گفت‌وگوست.

اولین موضوعی که در این مقاله بررسی می‌شود، طبقه‌بندی تحولات نظری متأخر در زمینه گفت‌وگو و مؤثر بر ایده گفت‌وگوی تمدن‌هاست. این بررسی نشان می‌دهد که سیر دگرگونی اندیشه‌های علمی اساساً به سوی «گفت‌وگویی تر شدن» بوده است. با پژوهش در باب تحولات عینی در ساختار گفتمان مسلط بر عرصه ارتباطات بین‌المللی، و با مقایسه وضع جدید نسبت به وضعیت حاکم در دوره جنگ سرد، می‌توان طرحی از ضرورت‌های فرا راه نظرورزی در خصوص گفت‌وگوی تمدن‌ها را ترسیم کرد. صورت‌بندی ارتباطی موضوع دومی است که در این مقاله دنبال می‌شود که عبارت است از بررسی سیر تحول گفتارهای بین‌المللی در سه دهه پایانی قرن بیستم و این که زبان ارتباطات و مناسبات فرهنگی بین‌المللی چگونه و تحت تأثیر چه عواملی با مقوله «گفت‌وگو» هم‌سو و هم‌ساز شده است. این موضوع را بهتر می‌توان در عرصه تحولات گفتاری حادث شده در نهادهای بین‌المللی پی گرفت، که یونسکو به دلیل موقعیت فرهنگی و تاریخی خاص خود در عرصه مناسبات جهانی بازتابنده این دگرگونی‌های گفتاری است.

اکنون به نظر می‌آید که به رغم تنش در عرصه سیاست بین‌المللی اهتمام علمی و فرهنگی مشهودی به گفت‌وگو در سطح جهان فعلیت یافته است. برگزاری نشست‌های معتبر بین‌المللی، نگارش مقاله‌ها، کتاب‌ها و رساله‌های گوناگون در باب «گفت‌وگوی تمدن‌ها» و حتی طراحی دوره‌ها و برنامه‌های آموزشی و تأسیس نهادهای پژوهشی و نیز پرداختن متفکران، فیلسوفان، هنرمندان و سیاستمداران برجسته جهان به این موضوع نشانگر پیدایی وضعیت جدید علمی و

فرهنگی و تناسب میان طرح این ایده با تحولات و مقتضیات نوین در ارتباطات است. در این فرآیند آنچه بیش از هر چیز در حوزه نظرورزی مهم است تلاش در سویی است که مفهوم «گفت‌وگوی فرهنگ‌ها و تمدن‌ها» را از حد یک «ایده» به سطح یک «نظریه کاربردی و جهان مشمول» برساند. بدیهی است که ابعاد این نظریه از فلسفه و علوم اجتماعی تا ارتباطات و روابط بین‌الملل را دربرمی‌گیرد. گفت‌وگو (دیالوگ) در تمامی عرصه‌های فلسفی و اجتماعی و حتی علمی به عنوان راه کشف و انتقال حقیقت شناخته شده است. علاوه بر شناخت که از بینش حاصل می‌شود، دیالوگ در مسائلی که متعلق فهم نیز هست، اصلی‌ترین راه به شمار می‌رود. معناداری از «فهم» بر می‌آید و برای فهم دیگران باید با آنان سخن گفت. علم در معنای قرن هفدهمی و هجدهمی آن کم‌تر به «فهم» اعتنا می‌کرد و صرفاً بر شناخت عقلی و تجربی تکیه داشت، اما امروز فرضیه‌ها و شیوه‌های جدیدی در حوزه علم، دست‌یابی به حقیقت را از طریق مشترک میسر می‌سازد. از همین رو، نیاز امروز ما به دیالوگ بیش‌تر از گذشته است.

گفت‌وگوی میان فرهنگ‌ها و تمدن‌ها که ترکیب مفهومی معناداری است در همین افق قابل فهم است و از طریق محور قراردادن ذهن در مقابل عین و مشاهده دست‌آوردهای زندگی جمعی بشر، می‌کوشد عرصه نوینی در ارتباطات فردی و جمعی بگشاید. به همین سبب است که این مقوله به موضوع مهم و جدیدی در حوزه‌های مختلف علوم اجتماعی تبدیل شده است.

پارادایم گفت‌وگوی تمدن‌ها از این حیث که در جست‌وجوی جانشینی خرد به جای قدرت در عرصه مناسبات بین‌المللی است، پارادایمی در برابر انسداد روابط انسانی و اجتماعی است و تبیین و تدقیق مفهومی و کاربردی آن می‌تواند افق‌های جدیدی در عرصه‌های درون‌تمدنی و برون‌تمدنی بگشاید. پارادایم گفت‌وگوی تمدن‌ها واحد خود را نه افراد بلکه در وهله نخست تمدن‌ها قرار داده است، به این معنا، واحد سخن در این الگو نه فرد بلکه ساخت‌های جمعی است. در حقیقت ایده گفت‌وگوی تمدن‌ها، معطوف به رویکردها و رهیافت‌های جدیدی است که با برخی کلیشه‌های ذهنی در باب هویت و نسبت آن با ملیت و دولت، معنای «ما» در مقابل

«دیگران» و تصورات ما در باب نظام بین‌الملل و ارتباطات جهانی تفاوت دارد، از این رو التزام به معانی تازه در این پارادایم، خود، چشم‌اندازهای نوین نظری را نیز ترسیم می‌کند. از آن‌جا که تحولات نظری جدید دلالت بر انتقال مفهوم صدق و حقیقت از امری عینی و بیرونی به امری بین‌ذهانی و حادث‌شده در فرآیند گفت‌وگو دارد، بر این مبنا می‌توان چنین مفروض داشت که ساختارهای زبانی به کار گرفته شده در عرصه بین‌المللی در مقایسه با ساختارهای زبانی دهه‌های پیشین در حال فاصله‌گیری از الگوی تک‌ذهنی دوره جنگ سرد است. به زبان دیگر، همراه با تحول ارتباطات در نظام بین‌المللی، ساختار گفتار بین‌المللی نیز از صورت تک‌ذهنی، دوکانونی و متصلب (بسته) به سوی ساختار چندذهنی، متکثر و منعطف (باز) تحول یافته است.

تحولات نظری گفت‌وگو

توجه جهانی به ایده گفت‌وگوی تمدن‌ها اگرچه به عوامل و عناصر روشنی در عرصه ارتباطات و سیاست بین‌الملل راجع است، اما در عین حال نباید از این نکته غفلت ورزید که تحولات نظری در محافل آکادمیک نیز زمینه‌های مقبولیت این ایده را فراهم ساخته است. بسط این مفهوم و استقبال از آن در مراکز علمی به انطباق با زمینه‌های یاد شده مربوط است. به این معنا فهم جایگاه ایده گفت‌وگوی تمدن‌ها بدون مطالعه زمینه‌های نظری معاصر میسر نیست. با استفاده از «نظریه اجتماعی روابط بین‌الملل» که توسط الکساندر وندت (Wendet) ارائه شده، در این بخش تلاش شده است با مروری اجمالی بر ادبیات فیلسوفان و متفکران گفت‌وگو، رویکردهای آنان در چهار منظومه تئوریک طبقه‌بندی شود (Wendet, 1999: 1-45). این چهار منظومه تئوریک که در صورت‌بندی‌های روشنی مؤید و مبین گفت‌وگو هستند و قرابت تبادل‌های کلامی را در عرصه بین‌المللی با گفت‌وگو نشان می‌دهند، عبارتند از: یکم: رویکرد لیبرالی متکی بر فرد (واحد‌های ملی)، مستقل و خودخواه؛

دوم: رویکرد لیبرالی متکی بر فرد (واحد‌های ملی)، مستقل اما دگرخواه و اخلاقی؛
سوم: رویکرد غیرلیبرالی متکی بر ایده جماعت و افق‌های همبسته؛ و
چهارم: رویکرد غیرلیبرالی متکی بر ظهور جامعه شبکه‌ای در فرآیند جهانی ارتباطات.

رویکرد لیبرالی متکی بر فرد مستقل و خودخواه

«گفت‌وگو» به رغم پیشینه کهن آن در عالم دانش، مفهومی جدید است. رویکرد لیبرالی که متکی بر قرارداد مصلحت‌جویانه است، متضمن مفهوم گفت‌وگو به معنای متأخر آن نیست. مبنای فلسفی این رویکرد بر فرد مستقلی استوار است که «میل و خواست» بنیاد اوست و عقلانیت او در خدمت پیشبرد امیال او عمل می‌کند. فرد آزاده از ناامنی در وضع طبیعی گویی برای انعقاد قرارداد سامان دهنده به نظم اجتماعی، با دیگر افراد به گفت‌وگو می‌نشیند اما این گفت‌وگو هدفی جز آن ندارد که وضعیت مدنی را برای به حداکثر رسانیدن سود قابل حصول فردی در سایه یک امنیت جمعی فراهم آورد. وندت در میان اندیشمندان دوران مدرن، توماس هابز را مهم‌ترین چهره و نماد این رویکرد به شمار می‌آورد (Ibid, 18, 260). ایده هابزی، بر افراد دستخوش بحران در وضع طبیعی متکی است که برای پرهیز از این بحران‌های ویرانگر به یک «لویاتان» تن می‌سپارند و این تسلیم اگرچه از روی عقلانیت و انتخاب و رضایت است اما به هیچ روی حاصل یک گفت‌وگو و اجماع حاصل از گفت‌وگو نیست. به همین اعتبار الگوی هابز قدرت توانایی و تحقق مفهوم گفت‌وگو را ندارد و فیلسوفان گفت‌وگو در قرن بیستم خواسته یا ناخواسته از الگوی فهم او در باب قدرت فاصله گرفته‌اند. شاید بتوان هنوز بهترین نماینده این نحله از تفکر هابز را در اندیشه ساموئل هانتینگتون یافت. براساس الگوی هابزی از جامعه، میان افراد و جوامع گفت‌وگویی رخ نمی‌دهد و هر ارتباط و مکالمه‌ای باید با میانجی‌گری یک مرکز (دولت یا سازمانی بین‌المللی) انجام شود. بنا به نظر وندت، الگوی لاک از جامعه نیز همچون الگوی هابز مسبوق به آزادی‌های فردی و فردگرایانه است و ارزش‌هایی

همچون سود و نفع شخصی در آن مطرح است، با این تفاوت که در الگوی لاک، افراد و گروه‌ها با هم ارتباط و روابط مستقیم‌تری دارند. افراد و جوامع براساس الگوی لاک، همچون شرکت کنندگان در یک مسابقه بزرگ و همه‌جانبه‌اند که ناگزیر از رقابت با یکدیگرند (Ibid, 1999: 279). بنابراین در نظریه اجتماعی لاک نیز می‌توان الگوها و ارزش‌هایی را مشاهده کرد که ناظر بر همچون قواعد مکانیکی بازی است. اگرچه فرد برای حضور در جمع نیاز به رعایت برخی اصول و قواعد کلی و عام دارد، اما برای کسب سود شخصی و فردی مجاز به برهم زدن هر قاعده‌ای است.

رویکرد لیبرالی متکی بر پیوند اخلاقی میان واحدهای مستقل

این رویکرد به آن سبب که بر فرد آزاد و مستقل متکی است، مشابه رویکرد پیشین قلمداد می‌شود. اما در این‌جا فهم فرد مستقل و آزاد به جای آن که براساس سود و نفع شخصی تعریف شود، بر مبنای وجدان آزاد فردی که جویای رهایی و استعلاقی اخلاقی است، قرار می‌گیرد. این ایده در بنیاد به مونتسکیو و روسو و سرانجام به امانوئل کانت وابسته است. در الگوی کانتی برای تبیین روابط میان انسان‌ها، مفهوم اخلاق نیز نقشی کلیدی می‌یابد (Ibid, 1999: 297-8). قانونی بودن امر اخلاقی در گوهر نظم سیاسی این رویکرد، به معنای نشانیدن ارزش‌ها و هنجارهای مشترک به جای عقلانیت معطوف به سود فردی در رویکرد نخست است. در دهه‌های اخیر بر مبنای رویکرد کانتی به فرد، هابرماس به مثابه چهره بارزی از ایده فلسفی و اجتماعی گفت‌وگو ظاهر شده است.

هابرماس و حوزه عمومی

یورگن هابرماس (متولد ۱۹۲۹) فیلسوف و جامعه‌شناس برجسته آلمانی در تبیین اصول مفاهیم، گفت‌وگو و کنش ارتباطی است. گفت‌وگو و امر بین‌ذهانی در کانون معرفت‌شناسی او

جای دارد، نقطه عزیمت هابرماس در این باب فاعل شناسایی است که به واسطهٔ علائق پیشاشناختی‌اش، درکی مبتنی بر علائق از امر واقع می‌یابد. فاعل یا عامل شناسایی او موجودی اجتماعی، پویا و فعال است. بنابراین فرآیند شناخت جهان، فرآیند هم‌زمان خلق و کشف جهان است و در بطن این رابطهٔ زاینده و خلاق فاعل (شخص شناسنده) با جهان است که دانش یا معرفت تبلور عینی پیدا می‌کند (نوذری، ۱۳۷۴: ۳۵). رویکرد معرفت‌شناسانهٔ هابرماس در بنیاد خود، هرمنوتیکی است و از بستر زبان و گفت‌وگوی بین‌اذهانی رخ می‌نماید. هابرماس از مفهوم «حوزهٔ عمومی» به عنوان زمینه‌ای برای تحقق گفت‌وگو و ارتباط یاد می‌کند. حوزهٔ عمومی، عرصه‌ای است که در آن افراد به منظور مشارکت در مباحث باز و علنی گرد هم می‌آیند. البته می‌توان مفهوم کلی حوزهٔ عمومی را با توجه به متن تاریخی مورد نظر و مسائل خاص مورد بحث در هر مورد، جزئی‌تر ساخت. حوزهٔ عمومی برخلاف نهادهایی که تحت سلطهٔ بیرونی قرار دارند یا دارای روابط قدرت درونی هستند، اصول مشارکت و نظارت دموکراتیک را نوید می‌دهد (هولاب، ۱۳۷۵: ۲۶).

به تعبیر هابرماس در کتاب *تحول ساختاری حوزهٔ عمومی* (Habermas, 1989) با قرار گرفتن ظواهر ارتباطی در متن مناسبات دموکراتیک کنونی، مباحثهٔ عقلانی و مبادلهٔ آزاد اندیشه‌ها در میان افراد به اشکال ارتباطی نه چندان دموکراتیکی مانند «فعالیت‌های تبلیغاتی» و «روابط عمومی» تقلیل یافته و به «فتودالی شدن دوباره» حوزهٔ عمومی انجامیده است. در عین حال، هابرماس به این فرآیند، یکسره بدبینانه ننگریسته و روزنهٔ امیدی را در قالب نظریهٔ «کنش ارتباطی» برای احیای حوزهٔ عمومی یافته است: «گفتار عقلانی» با آن که از سلطه و آسیب‌های زبانی معطوف به بهره‌بردن رها و فارغ نیست، اما به تفاهم بین‌اذهانی و وفاق و اجماع هم منجر می‌شود. کنش زبانی دقیقاً همان عملی است که مناسب حوزهٔ عمومی و دارای توان احیای آن است. این کنش که از طریق بیان صورت می‌گیرد در تحلیل هابرماس نه به قوانین حاکم بر ادای سخن و نه به نیت و انگیزه‌های گویندگان، بلکه به طور کلی به شرایط عام مندرج در فرآیند

تولید کلام و سخن، یعنی «اصول کلی بیان» مربوط می‌شود. بدین‌سان، هابرماس با طرح نظریه کنش ارتباطی به نقطه عزیمت اندیشه خود، یعنی حوزه عمومی بازمی‌گردد. در این حوزه به عنوان موقعیت بورژوازی توصیف شده بود که در عصر جدید افول یافته، اما اکنون به عنوان وضعیتی تصور می‌شود که تحقق آن در آینده صورت خواهد گرفت (هولاب، ۱۳۷۵). هابرماس بر آن است که بدون واژگون‌سازی خشونت‌آمیز نظم اجتماعی موجود، بتواند به چیزی شبیه حوزه عمومی دست یابد. وی به طور کلی به اشکال بالقوه دموکراتیکی که در درون جامعه بورژوازی پدید آمده‌اند، ایمان بیش‌تری دارد (هولاب، ۱۳۷۵: ۲۹).

مطابق نظر هابرماس، انسان‌ها با یکدیگر تعامل ارتباطی برقرار می‌کنند و هنگامی که شئون‌های گفتار - کنشی را می‌پذیرد، توافق میان دست کم دو ذهن کنشگر و متکلم پدید می‌آید. هابرماس معتقد است که برخلاف تصور مارکسیست‌های ارتدکس «فرهنگ، دین، اخلاق و قانون» از الزام‌ها و ضرورت‌های اقتصادی پیروی نمی‌کنند و براساس منطق خود تکامل می‌یابند، هرچند که با هنجارهای اقتصادی نیز به نحوی تعامل دارند. در «زیست‌جهان» ساختارهای اجتماعی و اقتصادی با کنش و آگاهی تلفیق می‌شوند. «زیست‌جهان» او را در مقام تعریف می‌توان دربرگیرنده سابقه و زمینه معانی مشترک دانست که عمل متقابل نمادین معمولی را امکان‌پذیر می‌سازد. مفهوم زیست‌جهان، چشم‌انداز دیگری برای درک تحول گفتمانی به سوی پدیدار شدن ایده گفت‌وگوی تمدن‌ها می‌گشاید.

رویکرد غیرلیبرالی متکی بر ایده جماعت و افق‌های همبسته

سومین رویکردی که می‌توان با مقوله‌بندی اندیشه‌های فلسفی و اجتماعی معاصر تشخیص دارد، بر ایده جماعت و افق‌های همبسته متکی است که به جای ابتدای بر فرد و حقوق و کنش‌ها و آزادی‌های فردی، از گروه به مثابه اصلی‌ترین واحد اجتماعی آغاز می‌کند. بر مبنای این ایده، فرد در یک موقعیت اجتماعی و فرهنگی و در شبکه‌ای از باورهای «پیشاپیش

موجود» زیست می‌کند و بنابراین خصلت مستقل و خودبنیاد کانتی را بر نمی‌تابد. سنت‌ها و تعصبات جمعی در این رویکرد بخشی تفکیک‌ناپذیر از هویت فرد قلمداد می‌شوند که بدون آن‌ها فرد موضوعیت خود را از دست می‌دهد. بنابراین گفت‌وگو همواره نه میان دو فرد بلکه میان شبکه‌ها و افق‌های فرهنگی و اجتماعی ظهور و بروز می‌یابد و علاوه بر وجه اجتماعی، وجهی اخلاقی نیز پیدا می‌کند. از جمله نظریه‌پردازان این عرصه می‌توان به گادامر، باخترین، مک‌ایتنیر و رولز اشاره کرد.

گادامر و فهم زبانی

هانس گئورگ گادامر (۱۹۰۰-۲۰۰۲) با تکیه بر مفاهیمی همچون «سنت» و «افق» از عقلانیت متکی بر فرد لیبرالی جدا می‌شود و با ایده گفت‌وگویی با رویکرد جمع‌گرایانه قرابت بیش‌تری می‌یابد. از نظر گادامر، هرمنوتیک نمایانگر نحوه به هم پیوستگی کل تجربه‌های انسانی در جهان است. زیرا هر تجربه‌ای ناگزیر باید فهمیده شود. در این فهم و کنش یا تجربه تأویلی، زبان انسان نقش اصلی را به عهده دارد. زبان در پس تجربه‌ها پنهان نیست، بلکه ساخت بنیادین هر تجربه است. گادامر این نظریه را ارائه می‌دهد که فهم، در بنیاد خود فقط امری به طور ناب مربوط به شناسایی و به اصطلاح امری معرفتی نیست. فهم، جایگاه هستی‌شناسانه ما را در جهان، همچون هستندگانی تأویل‌گر روشن می‌کند. ما فقط در رویارویی و گفت‌وگو با متن‌ها، دیدگاه‌ها، چشم‌اندازها، برداشت‌های مختلف و شکل‌های دیگر زندگی و دانسته‌هایی که دیگران پیش می‌برند، می‌توانیم پیش‌داوری‌های خویش را بیازماییم و دیدگاه خویش را کامل کنیم. این عبارت او در «حقیقت و روش» مشهور است که «فهم پیش از هر چیز توافق است»، پس فهم استوار به گفت‌وگو است. مقصود گادامر از گفت‌وگو، بحثی آزادانه و فارغ از امر و نهی میان تأویل‌گران است. هرمنوتیک گادامر با توجه به نقش مرکزی مفهوم گفت‌وگو در آن، راه را برای برخی از برداشت‌های مردم‌سالارانه می‌گشاید. این طرز تلقی در نهایت به این گزاره ختم

می‌شود که «من دارنده انحصاری حقیقت نیستم». تأویل من از هر امری یعنی «متنی، کنشی یا رویدادی» فقط در بردارنده بخشی از حقیقت است. این تأویل، استوار به پیش‌داوری من است، همان‌گونه که تأویل کسی دیگر نیز وابسته به پیش‌داوری اوست؛ هر تأویلی از راه گفت‌وگو محقق می‌شود، و باز از همین راه در افق کلی تأویل می‌گنجد. حتی این افق کلی هم بیانگر تام حقیقت نیست، بلکه لحظه‌ای از تاریخ تأثرهاست (احمدی، ۱۳۸۰: ۹۸).

«تجربه تأویلی» یا «آگاهی متأثر از تاریخ» براساس دیالکتیک پرسش و پاسخ یا «مکالمه و گفت‌وگو» شکل می‌گیرد. این مکالمه و گفت‌وگوست که سبب ادغام افق‌ها می‌شود و ماهیتی «زیانمند» دارد. زبان پدیده‌ای خودمختار و قالب تکوین فهم است. مکالمه براساس زبان مشترک شکل می‌گیرد و زبان مشترک به وجود می‌آورد. به این ترتیب، مفهوم زبان از نظر گادامر با فهم و اندیشه رابطه‌ای جدایی‌ناپذیر دارد.

تأویل، بمانند گفت‌وگو، برآمده از دیالکتیک پرسش و پاسخ است. تأویل خصلتی تاریخی دارد و در محیط زبان رخ می‌دهد؛ بر همین اساس، تأویل و تأویل‌متون را می‌توان مکالمه خواند. گفت‌وگو محصول فهم متقابل است و گفت‌وگوی واقعی زمانی محقق می‌شود که دو طرف آن به گفته‌های طرف دیگر توجه کنند و برای نظر او ارزش و حق قائل باشند. اگر بپذیریم که آنچه دیگری می‌گوید حقانیت دارد می‌توانیم درباره آن با او به توافق برسیم. به این ترتیب عقاید دیگری را به شخص او نسبت نخواهیم داد، بلکه آن را به سویه اندیشگی عقاید او مربوط خواهیم کرد. در گفت‌وگوی هرمنوتیکی، برخلاف گفت‌وگوی مکانیکی - اگر بتوان چنین ترکیبی را به کار برد - زبان مشترک پیدا می‌شود. دستیابی به زبان مشترک، فراهم آوردن ابزاری برای نیل به فهم متقابل نیست، رسیدن به «کنش» فهم و تفاهم است که خود، هدفی اساسی در گفت‌وگوست (Gadamer, 1975: 203). گادامر فهم را محصول «درهم‌تنیدگی افق‌ها» (Fusion of Horizons) می‌داند که در آن همه طرف‌های گفت‌وگو حضور دارند. با «درهم‌تنیدگی افق‌ها» فهم از فراتر از افق‌های دو طرف گفت‌وگو پیش می‌رود و افق امروز نیز بدون افق گذشته شکل

نمی‌گیرد. سنت همین ادغام مداوم افق‌هاست و ما با فهم آن به عنوان متن می‌توانیم خویشتن را بشناسیم (بزرگی، ۱۳۷۷: ۱۳۸).

باختین و منطق مکالمه

میخائیل باختین (۱۸۹۵ - ۱۹۷۵) از این حیث که بر نسبت میان من و دیگری به مثابه نقطه عزیمت فلسفی و هستی‌شناختی و مفاهیمی مانند مکالمه تکیه می‌کند از رویکرد لیبرالی متکی بر فرد جدا می‌شود و در عین حال فاصله خود را با رویکردهای جمع‌گرایانه نیز حفظ می‌کند. آنچه برای باختین اهمیت دارد، نوع رابطه میان انسان‌ها است؛ به این سبب او بنای نظریه‌های خویش را بر مفهوم ارتباط و گفت‌وگو می‌نهد. مفاهیم «بیرون بودگی»، «دیگر بودگی» و «نگاه بیرونی» از جمله جلوه‌های این نحوه نگرش گفت‌وگویی باختین در مقوله شناخت است.

به نظر باختین در حوزه فرهنگ، «نگاه بیرونی» عامل اساسی برای فهم است. یک معنا، تنها وقتی مضمون اصلی خود را نشان می‌دهد که بتواند در تماس و برخورد با معنایی دیگر و بیگانه قرار بگیرد: در این صورت آن‌ها مشغول نوعی گفت‌وگو می‌شوند که از انسداد خارج می‌شود و فراتر از تک‌جنبه‌ای شدن معنایی و خاص بودن فرهنگی می‌رود. چنین برخورد گفت‌وگویی به ادغام یا ترکیب منتهی نمی‌شود. هر یک وحدت و تمامیت گشوده خود را حفظ می‌کند و هر دو همدیگر را غنی می‌سازند (Bakhtin, 1986: 7).

از نظر باختین اساساً شناخت مستلزم نوعی گفت‌وگو است. شناخت واقعی نه با نفی خود و همدلی رمانتیک و نه با نفی دیگری و نگاه آزمایشگاهی به دست می‌آید. در واقع لازمه شناخت دیگری وجود رابطه‌ای گفت‌وگویی میان شناسنده و شناساست. به این ترتیب، باختین با طرح بر گذر انسان از «خرد شناسا» به «خرد گفت‌وگویی» چشم‌انداز نوینی در حوزه ادبیات اجتماعی گشود.

باختین در به سوی فلسفه عمل (۱۹۹۲) «(Toward a Philosophy of the Act) مشارکت ویژه و تکرارناپذیر فرد در هستی سخن به میان می‌آورد: «هر کنش یا کلام من خاص همین نقطه مکانی و زمانی است. پاسخی است به کنش و کلام دیگری و البته در انتظار پاسخی هم هست. من باید مشارکت داشته باشم چون وجود دارم» (Bakhtin, 1993: 60). باختین «منطق گفت‌وگو» (دیالوژیک) را بر دیالکتیک ترجیح می‌دهد، چراکه در دیالکتیک تز و آنتی تز می‌توانند در یک آگاهی مفرد وجود داشته باشند و نیازی به غیر نیست و گذشته از آن سنتز دیالکتیکی مستلزم جمع و ادغام آگاهی‌هاست که در زندگی روزمره رخ نمی‌دهد.

باختین در پی تبیین اقتضائات شکل‌گیری گفت‌وگوی آزاد است. اگر عقلانیت پایه‌ای برای تحقق و گسترش کنش ارتباطی و رسیدن به گفت‌وگوی مبتنی بر ارتباط آزاد باشد، پایه دیگر آن وجود فرهنگ چندآوایی و گفت‌وشنودی است؛ این ضرورتی است که در اصطلاح «ناهمگونی زبانی» (heterology) باختین مورد توجه قرار گرفته است. باختین با طرح این مفهوم بر آن است که مجموعه‌ای از صداهای اجتماعی و بیان فردی آن‌ها وجود دارد؛ به عبارت دیگر «ناهمگونی زبانی» مقوله تک‌صدایی بودن را رد می‌کند و به جای آن به تولید آن گونه معانی باور دارد که از کنش و واکنش متقابل اجتماعی یا گفت‌وشنود سرچشمه می‌گیرد.

معیاری که باختین به صورتی ضمنی برای سنجش اصالت یک گفت‌وگو در نظر گرفت، آزادی طرفین گفت‌وگو در پرسش از دیگری است. باختین به خوبی نشان می‌دهد که محل تولید و تولد و ادامه حیات اندیشه «آن‌جاست که آگاهی‌های مختلف با هم تماس می‌یابند» (Bakhtin, 1984: 81). «یک ایده تنها زمانی آغاز به حیات می‌کند، زمانی شکل می‌گیرد، توسعه می‌یابد، معبرهای بیان خویش را می‌یابد، و به تولید اندیشه‌های دیگر می‌انجامد که با دیگر ایده‌ها رابطه‌ای گفت‌وگویی برقرار کند» (Ibid, 88). به این ترتیب هم تلود و هم ادامه حیات یک اندیشه در «جمع» ممکن می‌باشد و حالتی «بینافردی و بینادهنی» دارد. «در جهانی تک منطق نمی‌توان اندیشه‌ای را رد کرد، نمی‌توان آن را اثبات هم کرد»

(Ibid). نگرش باختین به فرهنگ و تمدن نیز بر همین پایه است. یعنی، در نظر او، یک فرهنگ تنها در برابر فرهنگی دیگر و بیگانه هویت خود را تعیین می‌کند و بدون فرهنگ و تمدنی «دیگر»، اندیشیدن به «خود» و «هویت» خود محال است.

اجتماع‌گرایان (Communitarians) و گفت‌وگو در درون یک سنت

ایجاد شک و تردید معرفت‌شناختی به مفهوم فرد به عنوان ذاتی مستقل از هستی اجتماعی که از بنیادهای اصلی لیبرالیسم به شمار می‌رود، از دست‌آوردهای مهم اجتماع‌گرایان (جامعه‌گرایان) و گام بلندی به سوی گفت‌وگو است. در باور این نحله از متفکران، فرد همواره در ساختار یک کنش جمعی و در یک نظام معانی بین‌ذهانی و جمعی خود را پیدا می‌کند. بر این اساس، نقطه عزیمت در امور اجتماعی نه از فرد و عقلانیت فردی بلکه از ذهن جمعی و نظام معانی مندرج در آن است. نظام معانی در رویکردهای اجتماع‌گرایانه همان جایگاهی را دارد که عقل در فلسفه‌های لیبرالی، و این با مبانی و رویکردهایی که در ایده گفت‌وگوی تمدن‌ها - و پیش از آن در واقعیت گفت‌وگویی جهان‌کنونی - مشهود است، سازگاری‌های فراوانی دارد. به ویژه تحولات فن‌آوری ارتباطات و دگرگونی‌های سیاسی و بین‌المللی نیز این زمینه‌ها را تقویت کرده است.

مطابق نظر اجتماع‌گرایان، به جای ابداع اصول از جایگاهی عینی و جهان‌شمول، مردم باید عمیقاً به سنت‌هایشان وفادار باشند و به تفسیر آن جهان معانی که مشترکاً دارند، بپردازند. تمرکز اصلی اجتماع‌گرایی بر این است که: اولاً، مفهوم لیبرالی «خود» که ذاتاً فردگرایانه است، خودآگاهی واقعی ما را از این مفهوم دربرنمی‌گیرد. ثانیاً، لیبرالیسم به اندازه کافی به تأثیرات منفی نادیده گرفتن تعهدات اجتماعی منبعث از گرایش‌های ذره‌ای اجتماعات لیبرالی توجه نمی‌کند. ثالثاً، لیبرالیسم آموزنده سیاسی مناسبی برای همه جامعه‌ها و فرهنگ‌ها نیست و نمی‌تواند باشد. رابعاً، اخلاق سیاسی باید به گونه‌ای باشد که مردم بتوانند زندگی خود را با خیر

جوامعی که به آن‌ها هویت می‌بخشند، پیوند زنند.

فرهنگ در نگرش اجتماع‌گرایان جایگاه ممتازی دارد و این جایگاه از آن روست که زمینه‌ای برای درک اخلاقیات است. البته اجتماع‌گرایی به نسبت‌گرایی مطلق دعوت نمی‌کند و منکر جهان‌شمولی‌گرایی نیز نیست، اما مسئله اساسی این است که کاربرد اخلاق عام در سیاست با ناکارآمدی‌هایی روبه‌روست. السدیر مک‌ایتتایر (Alasdair Macintyre)، چارلز تیلور (Charles Taylor)، م. راولز (M. Rawls) و مایکل سندل (Michael Sandel) نظریه‌پردازان برجسته اجتماع‌گرا هستند که هر یک از زاویه‌ای متفاوت به طرح این مبانی پرداخته‌اند (حسینی بهشتی، ۱۳۸۰).

از نظر مک‌ایتتایر، یک سنت زمانی دارای نظام است که براساس مفهومی خیر بنا شده باشد و عقلانیت نیز در خلال سبک خاصی از اندیشه به وجود می‌آید. باور او بر نابسامانی متجدد و وقوع اختلاف نظرهای اخلاقی در زمان ما تأکید دارد. طبق نظر او ما در یک فرهنگ عاطفه‌گرا زندگی می‌کنیم که در آن داورهای اخلاقی چیزی جز اظهار احساس و موضع شخصی نیست. در این فرهنگ به «خود» به گونه‌ای نگریده می‌شود که فاقد هرگونه هویت اجتماعی ضروری است (همان منبع، ۱۳۸۰: ۹۴).

پایبندی اجتماع‌گرایان به سنت و به مفهوم مشترک خیر، گفت‌وگو با دیگر سنت‌ها را از نظر آنان منتفی نمی‌کند و به عدم تساهل و تسامح نمی‌انجامد. در نگاه آنان هم امکان نقد از درون سنت‌ها و هم بین سنت‌ها وجود دارد، از این رو ارزش‌های دموکراتیک نادیده گرفته نمی‌شود. بر این اساس با پذیرش چارچوب «تفاوت جوامع فرهنگی» که در عین حال آمیخته به تفاوت اخلاقی هم هست می‌توان نظر اجتماع‌گرایان را به عنوان کلیدی برای حل معمای تکوین تشکیل سیاست مبتنی بر خیر مشترک در درون جوامع فرهنگی پذیرفت (همان منبع، ۲۹۹). راولز در این افق بر نظریه بازگشت سیاست عدالت اجتماعی تأکید می‌کند. به نظر او «برای اجماع بین مکاتب فراگیر اخلاقی، دینی یا فلسفی باید به سراغ ایده‌آلی سیاسی رفت» (همان

منبع، ۳۰۳). این ایده‌آل سیاسی راولز در بردارنده مفهومی اخلاقی از سیاست است که تا حدودی بنیاد لیبرالی دارد و سنت‌های فکری دیگر را به سادگی نمی‌تواند در برگیرد، اما به هر رو می‌توان صورت‌بندی‌های خاصی از گفت‌وگو را در نظریه‌های اجتماع‌گرا سراغ گرفت.

رویکرد غیرلیبرالی متکی بر ظهور جامعه شبکه‌ای در فرآیند جهانی ارتباطات

انقلاب فن‌آوری اطلاعات و ارتباطات پارادایم تازه‌ای را به وجود آورده است که در امریکا و عمدتاً در کالیفرنیا و در دهه ۱۹۷۰ پایه‌ریزی شده است (کاستلز، ۱۳۸۰: ۳۲، ۳۳). ویژگی بارز این دگرگونی نه محوریت دانش و اطلاعات، بلکه کاربرد و انتقال آن‌ها در یک چرخه بازخورد فزاینده میان نوآوری و کاربردی‌های نوآوری است. در جامعه شبکه‌ای، مناسبات عمومی به ضرورت، تبدیل به روابط افقی می‌شود. ارتباطات رایانه‌ای، برخلاف نظم رسانه‌ای جمعی قبلی، نظم چندرسانه‌ای مستعد تعامل و دوسویه را به وجود آورده است. جامعه شبکه‌ای در واقع فضای - زمانی مجازی برای ارتباطات و داد و ستد کاربران مختلف فراهم کرده است که در رأس آن‌ها «نخبگان جهان شهری» به عنوان فعال‌ترین ساکنان «دهکده الکترونیکی» قرار گرفته‌اند. در جامعه شبکه‌ای، قلمرو ارتباط الکترونیکی، کل زندگی از خانه تا کار، از مدرسه و دانشگاه تا بیمارستان و از تفریحات تا تحقیقات را دربرمی‌گیرد، در عین حال، جامعه شبکه‌ای خانه الکترونیکی و فردگرایی را تقویت کرده است و چون واقعیت‌ها در آن از طریق نمادها بیان می‌شود، لذا می‌تواند وجهه نمادین و مجازی برجسته‌تری داشته باشد. پارادایم فن‌آوری اطلاعاتی در کار دگرگون ساختن مکان و زمان و فضا است. این دگرگونی و انعطاف، امکان گفت‌وگو را در سطوح مختلف بیش‌تر فراهم کرده است. به هر رو انقلاب تکنولوژی اطلاعات که در دهه ۱۹۷۰ متولد شد، منشأ تحولات دیجیتالی فراوانی در عرصه فرهنگ و سیاست و اجتماع گردیده است. (همان منبع، ۷۷). دموکراسی دیجیتالی و اجتماعات دیجیتالی که ویژگی‌های معطوف به گفت‌وگو دارند، از جمله این دگرگونی‌ها به حساب می‌آیند.

نتایج نظری

نظریه‌های جدید معطوف به گفت‌وگو عمدتاً در طول سه دهه پایانی قرن بیستم مجال بروز یافته‌اند. با آن که تولیدات نظری باختین در سال‌های دهه بیست تا شصت میلادی صورت گرفته است، ولی انتشار آن به دلیل شرایط خاص روسیه و فضای حاکم بر جهان تنها از اوایل دهه هفتاد به بعد میسر شد و قرائت و بازتولید گفتارهای او تا دهه‌های پایانی قرن بیستم به تأخیر افتاد. گادامر مهم‌ترین تولیدات فکری خویش را در باب گفت‌وگو در سه دهه پایانی قرن بیستم انجام داد و در همین مدت است که می‌توان شاهد استقبال جهانی از نظریه‌های او بود. هابرماس نیز پس از وقایع جنبش دانشجویی سال ۱۹۶۸ پا به عرصه نهاد و مهم‌ترین آثار فکری خود را در این جهت در نیمه اول دهه هشتاد عرضه کرد. اجتماع‌گرایان هم در دهه نود توانستند بخش عمده‌ای از گفتارهای فلسفی جهان را به خود اختصاص دهند. نظریه‌های معطوف به جامعه شبکه‌ای هم بیش‌تر در دهه پایانی قرن بیستم مطرح گردید. به این ترتیب می‌توان چنین نتیجه گرفت که عرصه فلسفی، اجتماع و فرهنگی، در سه دهه پایانی قرن بیستم ظرفیت‌ها و استعدادهای بی‌نظیری را در جهان برای پذیرش، درونی‌کردن و نهادینه کردن مفهوم گفت‌وگو یافته است.

باختین، گادامر، هابرماس، اجتماع‌گرایان و بسیاری از نظریه‌پردازان جامعه شبکه‌ای تا حد زیادی مفاهیم «گفت‌وگو» و «ارتباط» را تبیین کرده‌اند. این متفکران که نمایندگی نحله‌های مختلف اندیشه را بر عهده دارند و تأثیر خویش را بر تمامی حوزه‌های اجتماعی و سیاسی گذارده‌اند، بر این نظر اجماع دارند که انسان موجودی اجتماعی است و نمی‌توان او را فارغ از ارتباط با دیگری در نظر آورد. ایده گفت‌وگوی میان تمدن‌ها برای تبدیل شدن به نظریه‌ای جامع باید و می‌تواند بر وجوه بارزی از نظریه‌های این متفکران تکیه کند و با نقد و تلفیق آن‌ها پشتوانه جدید علمی جدیدی برای تبیین فراهم کند. این تلاش نظری می‌تواند برای غنابخشیدن به مفهوم گفت‌وگوی تمدن‌ها، ضمن تعریف نسبت خود با سنت‌های فردگرایانه

هابزی و لاکي، پایه‌های فکری خود را بیش‌تر بر رویکردهای دیگر خواه، اجتماع‌گرا و شبکه‌ای بنا نهند.

تحولات عینی گفت‌وگو

براساس الگوی پارسونز که بالاترین کنش‌های عمومی مبتنی بر اطلاعات در نظام فرهنگی بازتاب می‌یابد، شاخص تحولات ذهنی و زبانی بین‌المللی را در عرصه گفت‌وگو می‌توان در نظام فرهنگی جهان جست‌وجو کرد. به این اعتبار، معیار شناخت تحولات عینی بین‌المللی را که خود متأثر از تحولات ارتباطی و فن‌آوری‌های جدید اطلاع‌رسانی است، می‌شود در صورت‌بندی‌های فرهنگی روشن‌تر پی‌گرفت. از آن‌جا که یونسکو در صورت‌بندی‌های جهانی فرهنگ از موقعیت ویژه‌ای برخوردار است و مناسبات حاکم بر آن بیش‌تر صبغه فرهنگی دارد، لذا در این مقاله به عنوان کانون انعکاس دگرگونی‌های گفتاری در سه دهه پایانی قرن بیستم انتخاب شده است.

روش تحقیق

برای بررسی تحولات عینی در گفتارهای تولید شده در یونسکو از روش تحلیل گفتمان با الگوی نورمن فرکلاف استفاده شده است. بر این مبنا معنای متون در سه سطح تحلیل مورد پژوهش واقع شده‌اند:

یکم: معنای متون بر مبنای مختصات متن (توصیف)؛

دوم: معنای متون بر مبنای متون و گفتمان‌های زمینه (تفسیر)؛

سوم: معنای متون بر مبنای تحولات عینی (تحولات سیاسی، اجتماعی، تکنولوژیک و...)

در توصیف متون عمدتاً از منظومه تکنیک‌های مناسب سه مقوله بیش از همه مورد توجه

قرار گرفته‌اند:

اول: جمله کانونی ناظر، معنای محوری متن؛

دوم: اپیزودهای اصلی معنایی؛ و

سوم: واژگان دال بر معنای ارزشی.

سایر شاخص‌های مدنظر در توصیف متن همانند سبک، دلالت‌های ضمنی، پیش‌زمینه‌ها و مفروضات، وجوه رابطی، کم‌تر مورد توجه بوده‌اند. در تفسیر متون به تحول در گفتمان‌های سیاست بین‌المللی، تحول در گفتمان‌های روشنفکری، و تحولات فکری در محافل آکادمیک اشاره شده است. در سطح تبیین، تحولات تکنولوژیک در حوزه‌های ارتباطی و تحولات جاری در روابط بین‌المللی و تحولات سیاسی مورد بررسی قرار گرفته‌اند. از آن‌جا که این تحلیل بر جست‌وجو در فرآیند تحول گفتارها متمرکز است، لذا به رغم تفاوت‌هایی که در تعاریف «گفتمان» و «گفتار» به صورت قراردادی وجود دارد، در همه جای این پژوهش این دو واژه معادل همدیگر تلقی شده‌اند.

جامعه آماری و انتخاب متون

در سطح جهانی، سلسله مراتبی از گفتارها به حسب سلسله مراتب نهادهای قدرت در سطح بین‌المللی مشاهده می‌شود. برای مطالعه سطح گسترده و متنوع این گفتارها به عنوان متغیرهای وابسته لازم است متغیرهای مستقلی که بر پیدایی آن‌ها تأثیر می‌گذارند، انتخاب شوند و مورد بررسی قرار گیرند. براساس نظریه‌های مختلف گفتمانی، موقعیت‌های زبانی در حکم این متغیرهای مستقل هستند و برای نشان دادن تحولات زبانی نیز یونسکو معرف مناسبی است. گفتارهای تولید شده در یونسکو، به منزله یک نهاد وابسته به سازمان ملل می‌تواند بخشی از گفتارهای منعکس شده در نهادهای قدرت را در سطح بین‌الملل بازتابی کند.

نهاد یونسکو البته مولد متون متعدد و متکثر است، لذا به نظر می‌رسید بیانیه‌های رسمی این سازمان بهترین بستر مطالعه ساختارهای گفتاری در این نهاد بین‌المللی باشد. بر همین

اساس در وهله نخست متون مذکور به عنوان متون مورد پژوهش انتخاب شدند. در نهایت و پس از بررسی انواع متون تولید شده در یونسکو و گذار از متون رسمی (قطعنامه‌ها و اعلامیه‌ها) و کنار گذاشتن متون غیررسمی (متون حاشیه‌ای همچون تفسیرهای رسانه‌ای و یادداشت‌های کشورهای عضو) سخنرانی‌های مدیران کل یونسکو برگزیده شدند. این متون در مرز میان گفتارهای رسمی و غیررسمی قرار دارند، از این رو بسیاری از گفتارهای تولید شده جهانی را بازنمایی و نمایندگی می‌کنند و به لحاظ آن که در برابر پرسش‌های مستقیم یا غیرمستقیم مخاطبان قرار داشتند، از خصلت گفت‌وگویی بیش‌تری نسبت به اسناد و گزارش‌های رسمی این سازمان برخوردارند. علاوه بر آن، این متون صریح‌تر، کوتاه‌تر و بیان‌کننده‌تر هستند، حتی اگر به امور اداری و اجرایی نیز می‌پردازند همراه با یک گفتار و ایدئولوژی خاص است. مهم‌تر از همه این که در عین حال از بیان گفتارها و ایدئولوژی‌های مبنای خود هم پرهیز نمی‌کنند. در طول دوره این تحقیق چهار تن مسئولیت مدیر کلی یونسکو را بر عهده داشته‌اند: رنه مائو (۱۹۰۵-۱۹۷۵) از سال ۱۹۶۱ تا سال ۱۹۷۴، احمد مختار امبو (۱۹۲۱-) از سال ۱۹۷۴ تا سال ۱۹۸۷، فدریکو مایور (۱۹۳۴-) از سال ۱۹۸۷ تا سال ۱۹۹۹ و کوئیشیر و ماتسوارا (۱۹۳۷-) از ۱۹۹۹ تاکنون. از میان سخنرانی‌های مائو و ماتسوارا به دلیل برخورداری از حداقل تقارن مدت خدمت با دوره مورد تحقیق، برای هر کدام یک متن انتخاب شده است؛ اما دو مدیر کل دیگر، یعنی امبو و مایور هر کدام چهار متن را به خود اختصاص داده‌اند.

دوره سی ساله مورد پژوهش در ابتدا برحسب دهه‌ها تقسیم‌بندی گردید. این تقسیم‌بندی البته با واقعیت‌های عالم سیاست همخوانی‌هایی داشت، به این ترتیب که تشدید جنگ سرد در دهه هشتاد میلادی با فضای به نسبت آرام‌تر دوران تنش‌زدایی دهه هفتاد میلادی متفاوت بود و فروپاشی دیوار برلین نیز نقطه عطفی برای دهه نود میلادی و تمایز آن از دهه پیشین به حساب می‌آمد. اما همان‌طور که در متون مشاهده می‌شود، سطح فرهنگی و گفتاری ایجاب می‌کند که

تقسیم‌بندی جدیدی از سه دوره صورت گیرد، چه این که اولاً لایه‌های فرهنگی منطقی متفاوت نسبت به سطوح سیاسی دارند و دیگر آن که به لحاظ ساختاری هم‌زمانی ندارند و بسیاری از تحولات حوزه سیاست پیش از ظهور در عرصه سیاست، خود را در عرصه‌های علمی و فرهنگی نمایان می‌کنند.

در تقسیم‌بندی مجددی که به عمل آمد باز هم سه دوره تشخیص داده شد: دوره اول، دهه هفتاد و سال‌های آغازین دهه هشتاد را شامل می‌شود؛ دوره دوم، تنها در برگیرنده ثلث دوم دهه هشتاد است؛ و دوره سوم؛ دهه هشتاد و تمامی دهه نود میلادی را فرا می‌گیرد.

به این ترتیب در میان گفتارهای جاری در عرصه بین‌الملل، گفتارهای تولید شده در یونسکو به عنوان جامعه آماری این پژوهش منظور شد. برای تحلیل گفتمان از میان آن‌ها ده متن سخنرانی رسمی از مدیران کل یونسکو انتخاب شد که به ترتیب در سال‌های ۱۹۷۲ (رنه مائو)، ۱۹۷۴، ۱۹۷۶، ۱۹۸۲، ۱۹۸۵ (مختارامبو)، ۱۹۸۷، ۱۹۸۹، ۱۹۹۳، ۱۹۹۵ (فدریکومایور) و ۱۹۹۹ (کوئیشیرو ماتسوارا) ایراد شده‌اند. این سخنرانی‌ها به دلیل آن که در مناسبت‌های خاص تاریخی و سازمانی و در برابر نمایندگان کشورها در کنفرانس عمومی انجام گرفته‌اند، از ویژگی بیانی روشن‌تری نسبت به سایر اسناد یونسکو برخوردارند.

دگرگونی‌های گفتارهای جاری در عرصه بین‌الملل

چنان‌که پیش‌تر آمد، با استفاده از روش تحلیل انتقادی گفتمان، می‌توان گفتارهای تولید شده در عرصه بین‌المللی را مورد تحلیل و واکاوی قرار داد و میزان گفت‌وگویی بودن آن‌ها را در دوره‌های مختلف سنجید.

برای انجام دادن این کار، ده متن پیشین از گفتارهای یونسکو مورد تحلیل قرار گرفتند و در نتیجه سه گفتمان متمایز در سه دوره مطالعه شده مشخص گردیدند:

گفتمان غالب در دوره اول (تنش‌زدایی)

گفتمان نخست، که در اواخر دوران جنگ سرد جهانی رخ نمود، با شکاف‌گفتمانی دوران جنگ سرد و موقعیت یونسکو در آن قابل توضیح است.

ملاحظه‌زمینه‌های گفتاری در گفتمان نخست مصداق بارزی بر تأخر‌الگوی گفتار سیاسی در مقایسه با گفتارهای آکادمیک است. هرچه به اواخر دهه هفتاد نزدیک می‌شویم، فضای برآمده از جنگ ویتنام، الگوی مسلط گفتاری در نهادهای آکادمیک را بیش‌تر تحت تأثیر قرار می‌دهد. دانشگاه‌های امریکا در دهه هفتاد شاهد ظهور جریان پسارفتارگر هستند، جریانی که اگرچه در مبانی با جریان رفتارگرا همبستگی دارد، اما در عین حال با طرح انتقادات مهمی از جریان مذکور فاصله گرفته‌اند. جریان مذکور رویکرد سیستمی و رفتارگرایی امریکایی را که ملتزم به روش‌های عام و برگرفته از علوم طبیعی در مطالعه امور انسانی است، و بیش از حد بر آمار و ریاضیات تأکید دارد، عاری از اخلاق تصویر می‌کند. باور این جریان آن است که دست‌آورد مکتب رفتارگرایی را باید با ارزش‌های انسانی آزادی و برابری و تنوع و تکثر نوع انسانی همراه کرد. اثر مهم این رویکرد تحلیلی، توجه به ممیزات انسان و عنصر فرهنگ و ارزش‌های فرهنگی است.

در حوزه اروپایی نیز مباحث مسلط روشنفکری و محافل آکادمیک، همچنان‌گرایش‌های چپ‌گرایانه‌ای بوده است که هم با پشتوانه مباحث مارکسیستی، فاشیسم اروپایی را پیامد طبیعی سلطه سرمایه‌داری قلمداد می‌کردند و هم در صدد عرضه روایتی متفاوت با روایت روسی از آموزه‌های مارکس بودند. ماحصل چنان روایتی، تمرکز بر حوزه‌های فرهنگی و توضیح مفهوم قدرت بر مبانی مذکور بود. از منظر اصحاب مکتب آنان از مناسبات جامعه جدید و استیلای الگوی مصرف‌انبوه از یک سو و طرح ساختارگرایی فرانسوی با تکیه بر ساختارهای فرهنگی معطوف به بازتولید مناسبات قدرت از سوی دیگر، مؤید فاصله‌گزینی از رویکردهای پوزیتیویستی و علم‌محور پیشین بوده است.

این واقعیت قابل مشاهده است که حتی در حوزه گفتمان‌های سیاسی نیز نظم گفتمانی نخست کم‌وبیش با اجماع موجود در منازعات گفتمانی میان دو بلوک چپ و راست نسبت برقرار می‌کند. اگرچه در دهه مذکور همچنان شاهد منازعه میان دو اردوگاه چپ و راست در باب سرشت نظام سرمایه‌داری و آینده آن بوده‌ایم، اما این منازعه در دهه هفتاد از صورت آرمانی و ستیزنده دهه‌های پیشین فاصله گرفته است. در غرب دریافت تک‌خطی از توسعه که بر مفاهیم صرف اقتصادی استوار بود، تا حدود زیادی فرو گذاشته شده و ضرورت طرح دولت رفاه و دخالت مؤثر دولت در ساماندهی امور اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی مورد تأکید قرار گرفته است. به علاوه، نظریات توسعه در کشورهای جهان سوم نیز به حوزه‌های فرهنگی در کنار حوزه‌های اقتصادی متوجه شده است.

این در حالی است که در بلوک شرق نیز می‌توان شاهد توجه به بحران‌های جامعه سوسیالیستی و ضرورت توجه به برخی دست‌آوردهای جامعه سرمایه‌داری غربی بود. همین نکته است که در دوره‌های گوناگون ضرورت اصلاحات را در جامعه شوروی نمایان کرده است. به این ترتیب اگرچه نظم پارادایمی نخست در وهله اول یک الگوی نقاد به نظم سرمایه‌دارانه در عرصه جهانی بود و به سنت چپ‌گرایانه معطوف به عدالت نزدیک به نظر می‌رسید، اما مشاهده می‌شود که این ساختار گفتاری در واقع به مخرج مشترک چالش‌های گفتمانی و آکادمیک، به رغم همه تنوعات و تنازعات میان آنان نزدیک بوده است.

در واقع می‌توان مدعی شد که روح حاکم بر متون دوره نخست نوعی التزام با پارادایم توسعه اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی است که به طور عموم در دهه هفتاد استیلا دارد. متون این دوره به صورت کلی حاوی ویژگی‌های زیر است:

- این متون کم‌وبیش ذیل یک موضوع عمده جای می‌گیرند: توسعه عادلانه و توأم با جنبه‌های انسانی (فرهنگی و اجتماعی).
- ساختار متون به واسطه بهره‌مندی از یک موضوع عمده سامان‌دهنده، قابلیت طبقه‌بندی

و تعیین سلسله‌مراتب معناها را به دست می‌دهد.

- دولت - ملت‌ها و کشورهای عضو سازمان بین‌المللی بیش‌تر محوریت دارند: متون گروه نخست صرفاً دولت - ملت‌ها را مخاطب خود قرار می‌دهند و بر مقولهٔ عدم مداخله در امور داخلی کشورها، استقلال سیاسی و نظایر آن‌ها تأکید دارند.
 - نگاه تاریخمند، الگوی غالب است. بر این نوع متون نگاهی تاریخمند نسبت به تحول کشورها از نقطه عقب‌ماندگی و فقر و توسعه‌نیافتگی به توسعه و صنعت و رفاه عمومی وجود دارد.
 - الگوی ایده‌آلی مبنی بر نفی سلطه و نفی الگوی ارتباطی متکی بر سلسله‌مراتب و تحصیل همبستگی بین‌المللی میان کشورها و اعضای برابر غلبه دارد.
 - بر ضرورت پذیرش گوناگون کشورها از حیث تاریخی و جغرافیایی و زیست‌شناختی تکیه می‌شود.
 - ارزش‌هایی همانند تساوی حقوق دولت‌ها و ملت‌ها، همکاری بین کشورها، رفع استعمار، نفی نژادپرستی و آپارتاید، نفی سلطه را مدنظر دارند.
 - به رسالت معنوی یونسکو در جهت فعالیت به خاطر توسعهٔ عدالت در سطح جهان و تنظیم و ترویج اعتقاداتی که توجهات را به جوانب مذکور معطوف می‌سازد، می‌پردازند و این سازمان را همچنین متولی تهیهٔ معیارهای جهانی می‌دانند که دولت‌های عضو آن را آزادانه می‌پذیرند و به حسب وظیفه به آن‌گردن می‌نهند.
 - توجه به کشورها و مناطق حاشیه‌ای جهان در مقابل متروپل دارند.
 - بر ایجاد فضای همبسته در سطح جهانی به بهای فرارفتن از خودخواهی‌های ملی و تکیه بر الگوهای ساماندهی عقلانی در سطح جهان تأکید می‌کند.
- ملاحظه می‌شود که در این پارادایم از تکرر ملت‌ها و ضرورت به رسمیت شناخته شدن آن‌ها سخن می‌رود، اما این به معنای پذیرش مفهوم گفت‌وگو نیست. ضروری است پذیرش تنوع‌ها

را در عرصه‌های ملی و بین‌المللی در پرتو ساختارهای کلان گفتمان مذکور درک کنیم. ساختارهای کلان این پارادایم از استیلای یک ایدئولوژی مسلط در عرصه جهانی حکایت دارد که همچنان تک‌خطی به تحولات جهانی می‌نگرد. این تحولات همان‌طور که بر غایتی از پیش معلوم برای همه حوزه‌های فرهنگی و تمدنی استوار است، برای جهان به واسطه نزدیکی و دوری از غایت مذکور، متن و حاشیه‌ای لحاظ می‌کند. جوهر این منظومه گفتمانی را مفهوم توسعه تشکیل می‌دهد که پیشاپیش مستعد چنان دوگانه‌سازی‌ها و مرکز و حاشیه‌بینی هست. به علاوه، همان‌طور که بازیگران اصلی این پارادایم دولت‌ها به شمار می‌روند، در عرصه جهانی نیز به ضرورت پرهیز از خودخواهی‌های ملی از یک سو و تن سپردن به یک ساماندهی عقلانی از سوی دیگر پرداخته می‌شود که به معنای پذیرش کانون واحد مدیریت‌کننده عرصه جهانی است. پس می‌توان گفتمان غالب دوره اول را گفتمان «توسعه» دانست.

گفتمان غالب در دوره دوم (جنگ سرد دوم)

الگوی پارادایمی دوم به شرایط پس از فروپاشی اتحاد شوروی وابستگی دارد. تخریب دیوار برلین نماد فروپاشی و زوال بخشی از آموزه‌های نظری بود که در خدمت یک بلوک‌بندی سیاسی قرار داشت. به عبارت دیگر، همراه این تحول نمادین می‌توان صورت‌بندی‌های جدیدی در توجه به مفاهیم فردگرایانه، آزادی‌های سیاسی و اجتماعی، تفاوت و تکرار، محدودیت حوزه و قلمرو دولت مشاهده کرد. غلبه این مفاهیم، آن‌هم در وجه لیبرالی آن، ناشی از خوش‌بینی مفرط به این‌گونه ارزش‌های لیبرالی و از میدان‌به‌دور رفتن مفاهیم نقاد نیز هست.

استیلای گفتمان‌های لیبرالی و غلبه مفاهیمی نظیر موضوعیت کانونی فرد و آزادی فردی، کم‌وبیش عرصه مباحث روشنفکرانه و آکادمیک را تحت تأثیر قرار داد. اما آنچه بیش‌تر اهمیت دارد، برجسته شدن نقش‌های نوین ارتباطی در جامعه است. در حوزه اروپایی شاید بتوان

انتشار کتاب *تئوری کنش ارتباطی* هابرماس را در سال ۱۹۸۴ به عنوان پدیده مهم فکری این دهه در این جهت مورد توجه قرار داد. این کتاب که انعکاسی از پدیده چرخش زبانی (linguistic turn) در حوزه علوم اجتماعی و انسانی است، مقوله ارتباطات و زبان را در کانون فهم پدیده‌های انسانی قرار می‌دهد. اما الگوی هابرماسی این ارتباط همچنان ملتزم به فرد مستقل و خودبنیاد کانتی است. مسئله در روایت هابرماس عبارت از آن است که میان افراد به منزله هسته‌های اجتماعی چگونه ارتباط حاصل می‌شود؛ خرد به معنای بین‌آذهانی چگونه سامان می‌یابد؛ و اخلاقیات و تنظیمات امور اجتماعی چگونه تحقق پیدا می‌کنند. به این عبارت، می‌توان الگوی هابرماسی ارتباط و گفت‌وگو را شاکله سامان‌دهنده دومین پارادایم مورد بحث دانست.

با تحلیل گفتمان متون این دوره مشاهده می‌شود که ممیزه اساسی این متون نسبت به دوره اول، بیش‌تر مبتنی بر یک چرخش پارادایمی از «توسعه» به «گفت‌وگو» است. ممیزات این گفتمان را می‌توان در موارد ذیل خلاصه کرد:

- فاصله‌گیری از دوگانه‌سازی‌های دوران جنگ سرد و گفتمان توسعه.
- طنین خوش‌بینانه گفتارها نسبت به ظهور یک جامعه جهانی صلح‌آمیز و توأم با گفت‌وگو.
- قابلیت طبقه‌بندی و جمع‌بندی الگوی گفتاری بر اساس محور گفت‌وگو.
- تکیه بیش‌تر بر افراد و مردمان در کنار کشورها و دولت - ملت‌ها.
- حضور قابل توجه ارزش‌هایی نظیر دانش فردی و خلاقیت، تحصیل سواد و دانش، کسب شناسایی، زیبایی زندگی (در مقابل رفاه و بهره‌مندی) و ارزش‌ها و مفاهیم لیبرالی نظیر آزادی و رفاه فردی و مردم‌سالاری، مدارا، گسترش قلمرو آزادی و تکرر.
- محوریت یافتن مفهوم ارتباطات و گفت‌وگو.
- تکیه قابل توجه به وجوه فرهنگی توسعه در مقابل وجوه صرف اقتصادی.

- دسترسی برابر به فن‌آوری‌های جدید ارتباطی.
 - تأکید بر مفاهیمی نظیر حق شنیده شدن و ترسیم فضای نابرابر جهانی بر مبنای کسانی که شنیده می‌شوند و کسانی که صداهایشان گم می‌شود.
 - همراهی مفاهیم تفاوت‌گذار نظیر پذیرش تفاوت‌های دوجانبه و مفاهیم پیونددهنده نظیر التزام به سرنوشت مشترک بشریت.
 - ایفای نقش بیش‌تر یونسکو و تکیه بر توانایی‌های آن در عرصه بین‌المللی، این نقش و سهم عبارت است از ایجاد امکان برای مواجهه احساسات و افکار انسان‌ها و عمل به صورت شریان خلاق جمع بیشمار و نیز عبارت است از همدلی با خویش و با دیگری از طریق فرهنگ و تلقی از یونسکو به عنوان تالاری برای ارتباط میان انسان‌ها.
 - ظهور پرسش این که مسئله مشترک چیست در نتیجه جان گرفتن آرزوهایی که توان بیان یافته‌اند.
 - نگرانی از مقوله جنگ به روالی متفاوت با دوره جنگ سرد و نگرانی از ظهور یک جنگ با تکیه بر جدال‌های محلی.
 - توجه به سازمان سیاسی بین‌المللی برای حل مسائل به جای توجه صرف به مشکلات و معضلات اقتصادی و اجتماعی.
 - تکیه محوری بر نقش و جایگاه عنصر آموزش.
 - بحث از جامعه مدنی در سطح جهانی به عنوان پدیده‌ای در مقابل علائق جزیره‌ای و بخشی در سطح جهان.
- گفتمان دوم آشکارا با پرهیز از به کارگیری مفاهیم اقتصادی صرف در فهم بازیگران بین‌المللی از گفتمان نخست متمایز می‌شود. به علاوه این گفتمان نه بر دولت‌ها بلکه بر مردم در عرصه جهانی متکی است. الگوی مذکور به مبانی لیبرالی ملتزم است، آن مبانی که اینک مقدمات ساماندهی به یک پروژه گفت‌وگو را فراهم ساخته‌اند. این الگوی نظم بخشی را

می‌توان با ترکیبی از مفاهیم لیبرالی و هابرماسی دریافت، چون در این الگو سخن از ضرورت رویارویی و گفت‌وگو میان طرف‌های مستقل است.

گفتمان غالب در دوره سوم (زوال دوران دوقطبی)

پارادایم سوم به شرایط خاص دهه نود راجع می‌شود که مشخصه آن ظهور جنبش‌های قومی در سطح بین‌المللی است و مهم‌ترین مصداق آن تحولات یوگسلاوی است. این تحولات در سطح جهانی خوش‌بینی‌های اولیه بعد از فروپاشی شوروی را بدل به یأس کرد. به نظر می‌آید در این پارادایم نگرانی از بروز جنگ‌های گسترده قومی افق‌های آتی را تیره کرده است. به میدان آمدن قدرت‌های بزرگ در نتیجه این جنگ‌ها، توازن دوران جنگ سرد را از میان برداشته و به جای آن چشم‌انداز غیرقابل کنترل و غیرقابل پیش‌بینی از اوضاع را پیش آورده است.

اگر چه عرصه گفتارهای سیاسی همچنان محل ظهور گفتارهای جدیدی مانند آزادی فردی، حقوق بشر، دمکراسی و جامعه مدنی و گستردن عرصه رقابت و مشارکت در حوزه سیاسی است، اما در حوزه‌های نظری پاسخگویی به عدم توازن ناشی از فروپاشی اتحاد شوروی به عنوان مسئله اصلی ظهور و بروز دارد. مسئله اصلی در این دوره، برقراری نسبت میان اخلاق و سیاست به روالی متفاوت با ایده‌های مارکسیستی است و عرصه گفتار و بیانی که از انگاره ذره‌انگار فرد فاصله بگیرد و امکان تمایز میان فرد و محیط اجتماعی و فرهنگی و سیاسی را فراهم سازد. این در واقع نوعی امکان نظری است که بر مبنای آن بتوان فرد را به اعتبار تعلقات اجتماعی و فرهنگی‌اش تبیین و تعریف کرد. در چنین شرایطی اگر چه همچنان گفت‌وگو شاکله ارتباط اجتماعی است، اما این گفت‌وگو از مبانی لیبرالی فاصله می‌گیرد و به مبانی تازه‌ای مسلح می‌شود که در محافل آکادمیک تحت عنوان «اجتماع‌گرایی» شناخته شده است.

تفسیر میان‌متنی بر مبنای گفتارهای زمینه

با توجه به تحلیل‌های ارائه شده می‌توان سه الگوی غالب در دوره سی ساله مورد پژوهش را به استفاده رویکردهای نظری در جدولی همانند جدول زیر قرار داد و به تفسیر میان‌متنی آن‌ها پرداخت.

جدول شماره ۱- مقایسه میان‌متنی گفتارهای زمینه در سه دوره پایانی سده بیستم

دوره تاریخی	دوره تنش‌زدایی	دوره جنگ سرد دوم	دوره پایان دوقطبی‌گرایی
مؤلفه‌های سیاسی	لیبرالی خودخواهانه	لیبرالی دیگرپذیر	جمع‌گرایانه
الگو	کشورها	کشورها	ملت‌ها
مخاطب	توسعه	گفت‌وگوی میان واحدهای ملی	گفت‌وگوی میان ملت‌ها و فرهنگ‌ها
موضوع کانونی	تک ذهنی	چند وجهی	متکثر
ساختار	فردگرایانه رقابتی و لاکمی	اخلاق‌گرایانه کانتی	اجتماع‌گرایانه
بنیادهای فلسفی			

تفسیر میان‌متنی گفتمان‌های مذکور، به منزله یافتن معنای گفتارها و دگرپرسی آن‌ها بر مبنای تحولات معنایی و گفتاری است که در زمینه ظهور و افول گفتمان‌ها رخ نموده‌اند. گفتمان‌های زمینه را در این تحلیل به دو حوزه کاملاً وابسته و مرتبط با یکدیگر می‌توان نسبت داد: حوزه گفتمان‌های کلان ایدئولوژیک در عرصه سیاسی از یک سو و صورت‌های مسلط آگاهی در محافل آکادمیک و علمی از سوی دیگر. این دو حوزه به هیچ‌رو حوزه‌های مستقل از یکدیگر نیستند بلکه به عکس، وابستگی تامی به یکدیگر دارند. اما در عین حال مطالعه مستقل هر یک از آن‌ها و یافتن نسبت گفتمان‌های مذکور با یکدیگر موضوعیت دارد.

تفکیک مذکور دست کم در مطالعه نظام‌های گفتاری یونسکو از این حیث حائز اهمیت است که یونسکو صرفاً یک نهاد و سازمان سیاسی نیست. یونسکو به عنوان یک نهاد فرهنگی، علمی و آموزشی، هم از حیث نهادی و هم از حیث بهره‌مندی از کادرهای برجسته و فرهنگی با نهادهایی همانند شورای امنیت تفاوت دارد. به همین سبب تحولات آکادمیک و دگرگونی در صور ادراک امور در محافل علمی به آسانی و بدون واسطه در تولید متون این نهاد اثر می‌گذارند، به طوری که نمی‌توان تحولات پارادایمی را در متون یونسکو مستقل از تحولات علمی مورد تحلیل قرار داد. اگر چه عرصه سیاسی و گفتارهای تولید شده در آن در ارتباطی دوسویه با الگوهای کلامی در محافل آکادمیک قرار دارد، البته این ارتباط با نوعی تأخیر و تأخر همراه است، به این معنا که همواره تحولات سیاسی با تأخیر در الگوهای انسجام یافته علمی و در زبان آکادمیک تبلور پیدا می‌کنند و با تأخیری به مراتب بیش از آن، رویکردهای تازه علمی عرصه گفتارهای سیاسی را تحت تأثیر خود قرار می‌دهند. در عین حال، ارتباط دوسویه یک نهاد علمی و فرهنگی ارتباطی با نهادهای آکادمیک ایجاد می‌کند که بر ملاحظه صورت‌بندی‌های آگاهی در نهادهای آکادمیک برای تحلیل گفتمانی متون به طور خاص تأکید شود.

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

مطالعه تحول ساختارهای گفتمانی در این پژوهش نشان داده است که به رغم بروز جنبه‌های آشکاری خشونت سیاسی، گفت‌وگو به حسب ضرورت‌های بنیادین در عرصه‌های علمی و عمومی بین‌المللی موضوعیت یافته است: اولین ضرورت بر اساس اجماع نظر بر وجود طرف‌های برابر در عرصه جهانی و تحقق صلح جهانی است. گفت‌وگویی که محور آن را باور به طرف‌های ذی‌نفع، معطوف به تأمین منافع ملی و جست‌وجوی صلح تشکیل می‌دهد، این الگویی است که بیش‌تر با مفومات نظری لیبرالی سامان می‌یابد. ضرورت دوم قابل طرح

در قالب الگویی است که مقولهٔ گفت‌وگو را در عرصهٔ بین‌المللی، عنصر لازم و ضروری برای شکل‌گیری یک محیط زیست جهانی می‌انگارد و بر این باور است که در شرایط تضعیف دولت - ملت‌ها ضرورت استقرار یک زبان بین‌المللی، ساماندهی به یک نظام اخلاق بین‌المللی، ترجیحات متکی بر منافع عموم بشری، همهٔ طرف‌ها را به گفت‌وگو بر می‌انگیزد.

این پژوهش نشان می‌دهد که تحول در عرصهٔ گفت‌وگوی بین‌المللی تمایل به الگوی دوم را بیش‌تر کرده است. این الگو میزان توجه به گفت‌وگوی تمدن‌ها را فراتر از الگوی لیبرالی نخست می‌بیند. بر مبنای الگوی دوم جریان گفت‌وگوی تمدن‌ها به سوی ساماندهی یک زبان بین‌المللی پیش می‌رود که به تدریج نسبت به زبان هنجارآفرین در عرصهٔ ملی تقویت می‌شود این زبان نیز همانند هر زبان مشترک دیگری در عرصهٔ جهانی منجر به استقرار الگویی از برابری و نابرابری خواهد شد. بسته به آن که در ساماندهی به این زبان در عرصهٔ جهانی هر حوزه فرهنگی تا کجا مشارکت داشته باشد، ساختار این زبان بین‌المللی موقعیت کانونی یا در حاشیه بودن آن را تعیین خواهد کرد.

تحول در زبان ارتباط بین‌المللی همچنین نشانگر کاسته شدن از نقش دولت‌هاست. به عبارتی، بازیگری فعال در عرصهٔ گفت‌وگوی بین‌المللی به تدریج از صورت واحد دولت به صورت واحدهای کوچک‌تر در می‌آید و به این معنا تصور وجود یک سخنگو برای وارد شدن در عرصهٔ گفت‌وگو جای خود را به ضرورت وجود سخنگویان متکثر و نمایندگان عرصه‌های متنوع یک فرهنگ و تمدن می‌سپارد. از سوی دیگر، گفت‌وگو در عرصهٔ جهانی بر نقش محوری عنصر آموزش متکی است و به این سبب، می‌توان عنصر آموزش را به مثابهٔ یک رهیافت ملی و جهانی مورد توجه ویژه قرار داد.

به این ترتیب، می‌توان به این نتیجه رسید که اولاً تحولات گفتاری نوین بر انتقال مفهوم حقیقت از امری عینی و بیرونی به امری بین‌ذهانی و حادث شده در فرآیند گفت‌وگو دلالت دارد. به بیان دیگر، شرایطی گفتاری پدید آمده در طول سه دههٔ پایانی قرن بیستم حاکی از آن

است که مفهوم صدق یا حقیقت، نه مبتنی بر عینیتی بیرونی است (عینی‌گرایی) و نه بر یک ذهنیت منفصل از عین و دیگران (ذهن‌گرایی) و در عوض، بیش‌تر همچون امری بین‌ذهنی و گفت‌وگویی انتظام یافته است. ثانیاً مطالعه «در زمانی» ساختارهای زبانی به کار گرفته شده در سطوح زیرین بین‌المللی و مقایسه آن‌ها با یکدیگر و با ساختارهای پیشین حاکی از فاصله‌گیری تدریجی از الگوهای تک‌ذهنی دوره جنگ سرد است. به عبارت دیگر، همراه و هم‌زمان با تحول در نظام بین‌المللی، ارتباطات و تحولات فنی، ساختار گفتار بین‌المللی نیز از صورت ساختار تک‌ذهنی و متصلب پیشین خارج شده و به سوی ساختار چندذهنی، متکثر و منعطف در حال تحول است. این واقعیتی فراتر از سطوح آشکار سیاسی و بین‌المللی است.

بر اساس این نتیجه‌گیری کلان می‌توان طبقه‌بندی تحولات و فرآیندهای دگرگونی در گفتارهای عرصه بین‌المللی را طی سه دهه پایانی قرن بیستم در موارد ذیل یافت:

یکم: گفتارهای جاری در عرصه بین‌الملل با آن‌که در ابتدای این دوره بیش‌تر پیرو صورت‌بندی‌های هابزی و فردگرایانه بوده‌اند، به سوی صورت‌بندی‌های اجماع‌گرایانه چرخش مشهود و ملموسی داشته‌اند.

دوم: مناسبات و کنش‌های اجتماعی که در ابتدای دهه هفتاد میلادی بر اساس سطح دولت - ملت بوده است، به تدریج و با تکثر درونی در دولت - ملت‌ها، به سطوح فرهنگی و اجتماعی انتقال یافته‌اند.

سوم: دگرگونی‌های ارتباطی و نظام‌های نوین اطلاع‌رسانی در نسبتی مستقیم با نظم‌های جدید فرهنگی قرار داشته‌اند. در اوایل دهه هفتاد فن‌آوری‌های نوینی همچون ماهواره با نظریه‌های تمرکزگرای توسعه و آموزش و ارتباطات قرین بوده‌اند و در اواخر قرن بیستم، فن‌آوری‌های ارتباطی شبکه‌ای با صورت‌بندی‌های جدید فرهنگی در حوزه‌های آموزش، ارتباطات و سیاست همراه شده‌اند.

تکونین گفت‌وگو در عرصه جهانی منشأهای متکثر و پیچیده دارد. از سویی، نگرش‌های

هابزی و فردگرایانه و بر اساس مصالح انسان‌ها و فرهنگ‌ها را به همکاری و گفت‌وگو کشانیده است (همچون واقعیت تشکیل سازمان ملل متحد یا طرح مفهوم همزیستی مسالمت‌آمیز در طول جنگ سرد) و از سوی دیگر گرایش‌های اخلاقی و دیگراندیشانه‌ای سبب همنشینی و گفت‌وگوی میان تمدن‌ها شده است. آن دسته از اندیشه‌ها که با اتکای به اصل وحدت بنیادین حاکم بر هستی از برخوردها جلوگیری می‌کنند، روند ایجاد گفت‌وگو را سرعت بخشیده‌اند. آن‌چه در سپهر تحولات ذهنی و عینی مورد بررسی در این پژوهش نمودار است، حاکی از آن است که اولاً، گفت‌وگو به عنوان راه زندگی در لایه‌های زیرین جهان امروز به رسمیت شناخته شده است و ثانیاً، در این سطوح دیدگاه‌های اخلاقی و دیگراندیشانه بر دیدگاه‌های مصلحتی برتری یافته‌اند.

به صورتی کلی و خلاصه می‌توان بیان کرد که گفت‌وگو در اوایل دهه هفتاد میلادی بیش‌تر بر اساس مصالح به دو صورت شکل گرفت: اول میان قدرتمندان و برای جلوگیری از جنگ و فاجعه (همچون گفت‌وگوهای پیرامون موشک‌های استراتژیک میان ایالات متحده و اتحاد جماهیر شوروی سابق) و دوم میان کشورهای در حال توسعه برای اتحاد و تشکیل جبهه واحد در برابر قدرتمندان (همچون گفت‌وگوهای میان کشورهای عصور پیمان عدم تعهد). به تدریج و با فعال شدن سخنگویان جوامع و فرهنگ‌های مختلف، شکل‌های جدید و متنوعی از گفت‌وگو به وجود آمد. در این صورت‌بندی‌های جدید با آن که منافع اقتصادی بخشی از «مصالح» گفت‌وگو را شکل می‌دهند، می‌توان شاهد گفت‌وگوهای اخلاقی و دیگراندیشانه نیز بود.

بسیاری از تحولات مثبت مفهومی در جهان صورت‌های نخستین صورت‌بندی اولیه خود را در محیط‌های فرهنگی و آکادمیک نشان می‌دهند، چنان‌که مفهوم گفت‌وگو پیش از آن که از سوی سازمان ملل متحد به عنوان یک «قطعنامه» منتشر شود، در سازمان‌های فرهنگی همچون یونسکو و محیط‌های علمی قوام یافته بود. به این سبب می‌توان گفت که جهان در متن

تحولات عمیق و در لایه‌های بنیادین خود به سوی گفت‌وگو می‌رود. اگر چه زبان حاکم بر عرصه سیاست بین‌المللی نوعی تصلب، اقتدارگرایی و تک‌گفتاری را نشان می‌دهد، اما این تمام واقعیت نیست. شاخص توجه چشمگیر به مضامین گفت‌وگو حاکی از رویکرد جهان واقعی به سوی گفت‌وگو میان تمدن‌ها و فرهنگ‌هاست. به این سبب می‌توان و باید این رویکرد را به سطح یک نظریه راهبردی ارتقا داد و این وظیفه نهادها و مراکز علمی و پژوهشی است که با تکیه بر مؤلفه‌های گفت‌وگویی از میان نظریه‌های مختلف فلسفی و اجتماعی، «گفت‌وگوی تمدن‌ها» را در قالب نظریه‌ای علمی و بین‌رشته‌ای عرضه دارند.

منابع

- ابادری، یوسف. خرد جامعه‌شناسی. تهران: طرح نو، ۱۳۷۷.
- احمدی، بابک. ساختار و تاویل متن. تهران: نشر مرکز، ۱۳۷۰.
- احمدی، بابک. ساختار و هرمنوتیک. تهران: گام نو، ۱۳۸۰.
- باختین، میخائیل و دیگران. سودای مکالمه، خنده، آزادی: میخائیل باختین. ترجمه محمدجعفر پوینده. ویراسته رضا خاکپانی. تهران: شرکت فرهنگی هنری آرست، ۱۳۷۳.
- بزرگی، وحید. دیدگاه‌های جدید در روابط بین‌الملل: تاویل‌شناسی، پسانوگرایی، نظریه انتقادی. تهران: نی، ۱۳۷۷.
- بشیریه، دکتر حسین. «از دیالکتیک تمدن‌ها تا دیالوگ تمدن‌ها»، گفتمان (فصلنامه سیاسی)، اجتماعی، شماره سه، ۱۳۷۷.
- پالمر، ریچارد. علم هرمنوتیک. ترجمه محمدسعید حنایی کاشانی. تهران: هرمس، ۱۳۷۷.
- پایا، علی. گفتگو در جهان واقعی. تهران: طرح نو، ۱۳۸۱.
- پهلوان، دکتر چنگیز. فرهنگ‌شناسی: گفتارهایی در زمینه فرهنگ و تمدن. تهران: پیام

امروز، ۱۳۷۸.

- پیوزی، مایکل. یورگن هابرماس. ترجمه احمد تدین. تهران: هرمس، ۱۳۷۹.

- تودوروف، تزوتان. منطق گفتگویی: میخائیل باختین. ترجمه داریوش کریمی. تهران: نشر مرکز، ۱۳۷۷.

- توز، آر. ای. «نظریه ارتباطات»، در نظریه‌های روابط بین‌الملل گذشته. کارل دویچ، رابرت کیوهن، جوزف نای و جمعی از نویسندگان. ترجمه وحیده دهبزرگی. تهران: جهاد دانشگاهی، ۱۳۷۵.

- حسینی بهشتی، سید علیرضا. بنیاد نظری سیاست در جوامع چند فرهنگی. تهران: بقعه، ۱۳۸۰.

- خاتمی، سید محمد. از دنیای شهر تا شهر دنیا (سیری در اندیشه سیاسی غرب). تهران: طرح نو، چاپ ششم، ۱۳۷۷.

- خاتمی، سید محمد. گفت و گوی تمدن‌ها. تهران: طرح نو، ۱۳۸۰.

- رابرتسون، رونالد. جهانی شدن، تئوری‌های اجتماعی و فرهنگ جهانی. تهران: نشر ثالث با همکاری مرکز بین‌المللی گنتگوی تمدن‌ها، ۱۳۸۰.

- رجایی، فرهنگ. پدیده جهانی شدنی وضعیت بشری و تمدن اطلاعاتی. ترجمه عبدالحسین آذرنگ. تهران: آگاه، ۱۳۸۰.

- ریخته‌گران، محمدرضا. منطق و مبحث علم هرمنوتیک: اصول و مبانی علم تفسیر در اعصار قدیم و جدید. پایان‌نامه دکترای فلسفه، دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، ۱۳۷۴.

- صدری، احمد. گفت و گوی تمدن‌ها و نظریه اشاعه فرهنگی. تهران: طرح نو، ۱۳۸۱.

- کاستلر، مانوئل. عصر اطلاعات، ظهور جامعه شبکه‌ای. ترجمه احمد علیقلیان و افشین خاکباز. تهران: طرح نو، ۱۳۸۰.

- کاستلر، مانوئل. عصر اطلاعات، قدرت هویت. ترجمه حسن چاوشیان و افشین خاکباز، تهران: طرح نو، ۱۳۸۰.
- گیدنز، آنتونی. پیامدهای مدرنیت. ترجمه محسن ثلاثی. تهران: نشر مرکز، ۱۳۷۷.
- معمدنژاد، دکتر کاظم. وسائل ارتباط جمعی. جلد یکم، تهران: دانشگاه علامه طباطبایی، چاپ دوم، ۱۳۷۱.
- معمدنژاد، دکتر کاظم. «استراتژی‌ها و برنامه‌های جدید یونسکو، بررسی جایگاه ارتباطات و اطلاعات در مباحث و مصوبات سی و یکمین اجلاس کنفرانس عمومی یونسکو»، مقاله منتشر نشده، بهمن ۱۳۸۰.
- معمدنژاد، دکتر کاظم. «تدارک برگزاری کنفرانس عالی سران کشورهای جهان درباره جامعه اطلاعاتی، تهران: مرکز پژوهش‌های ارتباطات، ۱۳۸۲.
- معینی علمداری، جهانگیر. موانع نشانه‌شناختی گفتگوی تمدن‌ها. تهران: هرمس با همکاری مرکز بین‌المللی گفتگوی تمدن‌ها، ۱۳۸۰.
- هانتینگتون، ساموئل پی. برخورد تمدن‌ها و بازسازی نظم جهانی. ترجمه محمدعلی حمید رفیعی. تهران: دفتر پژوهش‌های فرهنگی، ۱۳۷۸.
- هولاب، رابرت. یورگن هابرماس؛ نقد در حوزه عمومی. ترجمه دکتر حسین بشیریه. تهران: نی، ۱۳۷۵.

- Bakhtin, M. M. Problems of Dostoevsky's Poetics. Edited and Translated by Caryl Emerson. Manchester: Manchester University Press, 1984.
- Bakhtin, M. M. The Dialogic Imagination: Four Essays. Edited by Michael Holquist. Translated by Caryl Emerson and Michael Holquist. Austin, TX: University of Texas Press, 1990.

- Bakhtin, M. M. Toward a Philosophy of the Act. Liapunov, Vadim (trans.), Liapunov, Vadim and Holquist, Michael (eds.). Austin, TX: University of Texas Press, 1993.
- Gadamer, Hans-Georg. Truth and Method. The Seabury Press, New York, 1975.
- Habermas, Jargen. Communication and the Evolution of Society. Boston: Beacon Press, 1976.
- Habermas, Jargen. Moral Consciousness and Communicative Action. Cambridge, MA: The MIT Press, 1990.
- Habermas, Jargen. The Structural Transformation of the Public Sphere: An Inquiry into the Category of Bourgeois Society. translated by Thomas Burger with the Assistance of Fredric Lawrence, Cambridge, MA: MIT Press, 1989.
- Habermas, Jargen. The Theory of Communicate Action, Volume One: Reason and the Rationalization of Society. Translated by Thomas McCarthy, London: Heinemann, 1981.
- Habermas, Jargen. The Theory of Communicate Action, Volume Two: The Critique of Functionalist Reason. Boston: Beacon Press, 1987.
- UNESCO. International Commission for the Study of Communication Problems. Many Voices, One World. (MacBride Report). London: Kogan Page, 1980.
- Valderama, Fernando. A History of UNESCO, Paris: UNESCO

Publishing, 1995.

- Wendt, Alexander. Social Theory of International Relations. Cambridge:
Cambridge University Press, 1999.